**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14020213**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

در جلسۀ قبل اشاره‌ای به روایت اسماعیل بن عبد الخالق شد که مرحوم آقای خویی روایت اسماعیل بن عبد الخالق را جزء روایت‌هایی قرار داده بودند که بین قدرت بر اخذ مقرض، مال قرضی و عدم قدرتش تفصیل قائل شده که ما عرض کردیم این ربطی به این بحث اصلاً ندارد. این روایت، روایتی هست که در قرب الاسناد وارد شده. این ۱۳۰۹ در جامع الاحادیث هست.

«مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ الطَّيَالِسِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنِ عَبْدِ الْخَالِقِ قَالَ: وَ سَأَلْتُهُ: أَ عَلَى الدَّيْنِ زَكَاةٌ؟ قَالَ:

«لَا، إِلَّا أَنْ يَفِرَّ بِهِ،»

این أ علی الدین زکاة ما قبلاً یک مقداری در مورد این که مثلاً علی الدین زکاة و امثال اینها تردید می‌کردیم نه این تقریباً روشن است که مراد از این که زکات در دِیْن هست یا نیست بر مقرض است که بر دِیْن یعنی مالی که من مالکش هستم دِیْنا، این مراد این هست. آنجا هم همین هست، می‌گوید آیا مقرض باید زکات آن مالی را که به دیگری به عنوان دِیْن داده بپردازد، حضرت می‌فرماید نه مگر این که به عنوان فرار آن دین را داده باشد، کأنّ واجب هست.

**شاگرد:** نسبت به کلام مرحوم آقای ؟؟؟ دیروز فرمودید اشتباه است اینجا نمی‌شود بگوییم منظور بقای دین است، آن دِیْنی که هست الآن موجود است آیا این زکات دارد؟ حضرت می‌فرماید نه مگر این که بخواهد فرار کند این همان؟

**استاد:** نه این معنایش این نیست. معنای روایت این نیست که علی الدین زکاة، خود دِیْن است. مجرد این که بشود روایت را یک معنایی کرد این کافی نیست برای این که معنا را. علی الدین، می‌گوید دِیْنی که هست، نه علی الدین یعنی آن چیزی که الدِیْن هست آیا زکات بر آن هست می‌گوید نه زکات نیست مگر این که برای این، فرار کرده باشی برای این دِیْن. فرار کرده باشی یعنی دِیْن دادن شما به خاطر این هست که می‌خواهی فرار کنی از این زکات.

**شاگرد:** الآن دین اسم است، فعلی که نیست، مصدری که نیست.

**استاد:** باشد. مراد از دِیْن ولو اسم هم باشد یعنی به وسیلۀ این علی ای تقدیر آن که فرار به وسیلۀ شیء خارجی که نیست، شما می‌خواهید بگویید با ابقاء الدین علی الدینیة فرار کردم، باز هم می‌شود فعل مصدر دیگر، دِیْن که ابقاء الدین علی الدینیة نیست که، دِیْن خود دِیْن است.

**شاگرد:** دِیْن یعنی بدهکاری یا طلبکاری؟

**استاد:** دِیْن یعنی این که من مالک باشم در ذمۀ دیگری شیءای را.

**شاگرد:** یا من بدهکار باشم به دیگری

**استاد:** این دِیْن آن چیزی که می‌گویند اصل دِیْن برای مقرض است، عرض کردم این برای مقرض است اوّلی که ما اشکال مطرح می‌کردیم به خاطر همین بود که دِیْن مراد مقرض هست که مالک الدین هست یا مستقرض است که علیه الدِیْن هست. من له الدین یا من علیه الدِیْن. دِیْن ظاهرش این برای من له الدین است نه من علیه الدِیْن

**شاگرد:** شما مشترک لفظی می‌گویید یا مشترک معنوی؟

**استاد:** نه دِیْن یعنی آن چیزی که در ذمه هست. این دو طرف دارد. یکی من له الدِیْن هست یکی من علیه الدِیْن هست. بحث اشتراک لفظی اینها نیست. دِیْن یک چیزی هست که یک پدیده‌ای هست، یک اعتباری هست که دو طرف، یعنی اعتبار سه شاخه است. اعتباری است که یک طرفش خود آن شیء خارجی است، یک طرفش من له الدِیْن است، یک طرفش من علیه الدِیْن است. صحبت سر این است که اگر گفتند در دِیْن زکات هست یا زکات نیست آن کسی که اینجا مالک هست را مطرح هست. آن دِیْن بما هو دِیْن در واقع ببینید مستقرض را هم که ما می‌خواهیم بگوییم که زکات هست در دِیْنش که زکات نیست، در این مالی که قرض کرده و ملک کرده زکات است. زکات بر کسی هست که مالک شیءای است، مقرض مالک دِیْن است، مستقرض دِیْن به گردنش است، آن چیزی که به گردن من هست آن که زکات ندارد که.

**شاگرد:** عین مطلق

**استاد:** یک عین داریم به وسیلۀ دِیْن و استدانه من مالک این عین شدم، بحث سر این است که این عینی که در قبال آن من مالک هستم این زکات دارد یا زکات ندارد؟ این دِیْن نیست این مالی که اینجا هست این که دِیْن نیست. ذمۀ من مشغول به چیز است، آن که عرض کردم اینها یک مقداری هم دِیْن دو طرف دارد ولی زکاتش که معنا ندارد که من علیه الدین باشد.

این روایت ازش استفاده می‌شود تفصیل قائل شده بین صورتی که به قصد فرار این دِیْن را داده یا به قصد فرار نباشد. به نظر می‌رسد حالا صرفنظر از روایت‌های متعدد دیگر که هیچکدامشان بحث فرار را مطرح نکردند فقط در این روایت بحث فرار هست و این نمی‌شود ملتزم شد به این که در صورت فرار لازم هست و صرفنظر از این که شاید هیچ فتوایی هم نباشد که در صورت فرار دِیْن واجب باشد یک نکته‌ای هست آن این است که یک بحثی هست در بحث‌های زکات که اگر کسی شرایط زکات را به خاطر فرار از زکات اسقاط کند، آیا آن زکات واجب هست یا واجب نیست، مثلاً قبل از سال گوسفندش را بفروشد، به دیگری هدیه بدهد بعد دو ماه بعد دوباره همان را بخرد، امثال اینها. در روایت آن بحث فرار از زکات روشن است تصریح دارد روایت‌ها که فرار از زکات باعث می‌شود زکات ساقط بشود ولی روایت می‌گوید که کسی که زکات پرداخت نکند آن منفعتی که از دست می‌دهد بیشتر از منفعتی هست که در عدم پرداخت زکات داده، با توجه به آن روایات هم اینها محمول بر استحباب است یا محمول بر این است که خیال نکند که با فرار کردن از زکات فایده‌ای به او حاصل می‌شود. نه این فرارها باعث نمی‌شود که برایش فایده‌بخش باشد. این خیلی بحث مهمی هم ندارد، تقریباً هیچ کسی هم قائل به همچین تفصیلی نیست. عمدۀ قضیه

**شاگرد:** از این معنا اعراض شده؟

**استاد:** نه به مضمون. من می‌خواهم بگویم اینها به عنوان این می‌خواهم قرار بدهم که اینها ازش وجوب فهمیده نشده، فهم اصحاب را جزء مؤیدات این است که این معنایش وجوب نیست. این شواهد را می‌آوردم برای این که بگویم با توجه به مشابهاتی که دارد، با توجه به فهم اصحاب، با توجه به امثال اینها این الا ان یفرّ به، این که می‌گوید برایش زکات هست، زکات بودنش یا ارشادی است یا استحبابی است یا اینور چیزهاست.

عمدۀ قضیه بحثی است که بحث مفصلی هست که در کلمات قوم هم خیلی مفصل مورد بحث قرار گرفته این که آیا مقرض می‌تواند زکات را بدهد یا نمی‌تواند بدهد. زکات در مستقرض است، ولی خب یک روایتی ما داریم می‌گوید که زکات عبارت این هست، دو تا روایت ما در اینجا داریم، یکی ۱۳۲۰ است، روایت علی بن جعفر. روایت علی بن جعفر عن اخیه موسی بن جعفر قال سألته عن الزکاة الحلی، آنهایش کار نداریم آن ذیلش.

«قَالَ لَيْسَ عَلَى الدَّيْنِ زَكَاةٌ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبُّ الدَّيْنِ أَنْ يُزَكِّيَهُ‌»

در دین زکات نیست مگر صاحب دین که مقرض باشد بخواهد زکاتش را بدهد، مانعی ندارد که آن زکاتش را بدهد.

اینجا این یک روایت.

یک روایت دیگر ۱۳۲۷ است که بیشتر به این ۱۳۲۷ آقایان توجه دارند، آن ۱۳۲۰ را قرب الاسناد بوده کمتر در اختیار افراد بوده به آن توجه نداشتند. ولی مضمونش در منصور بن حازم دارد، یک تفاوت‌های محتوایی دارد حالا بعد عرض می‌کنم.

«عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي رَجُلٍ اسْتَقْرَضَ مَالًا فَحَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ وَ هُوَ عِنْدَهُ قَالَ إِنْ كَانَ الَّذِي أَقْرَضَهُ يُؤَدِّي زَكَاتَهُ فَلَا زَكَاةَ عَلَيْهِ»

اگر آن بنده خدای مقرض زکاتش را ادا می‌کند زکات به گردن این نیست.

«وَ إِنْ كَانَ لَا يُؤَدِّي أَدَّى الْمُسْتَقْرِضُ.»

خب این روایت ازش استفاده می‌شود که مقرض می‌تواند زکات مال را ادا بکند. من حالا یک مروری در مورد نگاه آقایان نسبت به این روایت عرض بکنم و بعضی نکاتی که. این روایت از کلام مرحوم شیخ طوسی می‌شود همچین برداشت کرد، برداشت شده که ایشان این روایت را مربوط به شرط قرض گرفته، گفته اگر مستقرض شرط کند بر علیه مقرض که زکات را بپردازد این زکات می‌آید به عهدۀ مقرض دیگر به گردن مستقرض نمی‌آید. ایشان این را اینجوری به نظر می‌رسد معنا کرده. یعنی به هر حال یک همچین تفسیری در مورد این کلام به این شکل وارد شده.

حالا من عبارت‌های بعضی از این آقایان را بخوانم. و این است که در خیلی از کلمات آقایان اصلاً صورت مسئله‌ای را که مورد بحث قرار گرفته صورت شرط است، که آیا شرط زکات بر مالک صحیح است یا صحیح نیست؟ این است که در این مفتاح الکرامة که شرح نمی‌دانم این الآن شرح چی است؟

**شاگرد:** قواعد است

**استاد:** شرح قواعد است. آره فی شرح قواعد العلامة.

«(قوله) قدس اللّٰه تعالى روحه (و لو شرطها على المالك لم يصح على رأي)»

صورت مسئله را اینجوری مطرح کردند. حالا یک نکته‌ای در مورد این علی رأيٍ هم عرض بکنم، علامۀ حلی مرادش کلمۀ علی رأيٍ یعنی علی رأیي، فخر المحققین در بعضی از یادداشت‌هایش از پدرش نقل می‌کند که من عبارت علی رأيٍ را در جایی به کار می‌برم که نظر خودم هست.

«و لو شرطها على المالك لم يصح على رأي»

اینجا حالا بحث‌هایی هست در مورد این.

در مبسوط می‌گوید: «و في «المبسوط» و باب القرض من «النهاية» و لو شرطها على المالك لزمه حينئذٍ بحسب الشرط، و في موضع آخر من «المبسوط» و قد روي أنّ مال القرض الزكاة فيه على المستقرض إلّا أن يكون صاحب المال قد ضمن الزكاة عنه،»

این قد روی به نظر می‌رسد ناظر به همین روایت منصور بن حازم است، قد روی هیچ روایت دیگری در اینجا که وارد نشده، این هم در تهذیب مرحوم شیخ این را نقل می‌کند به نظر می‌رسد ناظر به همین روایت هست. «قد ضمن الزكاة عنه،» این را اینجوری فهمیده به هر حال.

اینجا باز دارد «قال الشيخ في باب القرض من النهاية، إن اشترط المقترض الزكاة على القارض وجبت عليه دون المستقرض.»

نهایة خب براساس روایات تنظیم شده، فقه مأثور است. این هم کأنّ این عبارت را اینجوری فهمیده که این صورت مسئله صورتی هست که «إِنْ كَانَ الَّذِي أَقْرَضَهُ يُؤَدِّي زَكَاتَهُ» یعنی شرط شده و این شرط بر اثر شرط باعث شده که این قرض، فلا زکاة علیه.

ممکن است علتی که شیخ اینجوری عبارت را معنا کرده این باشد، توجه بفرمایید، روایت این نیست و ان کان الذی اقرضه ادّی زکاته، یؤدّی زکاته. می‌گوید یؤدّی زکاته این که به مجرد این که در آینده قرار است زکات را بدهد این که پیداست که زکات را از عهدۀ مستقرض خارج نمی‌کند.

**شاگرد:** کان عنده

**استاد:** اینجا یودی دارد. کان دارد؟

**شاگرد:** ان کان الذی اقرض یودی

**استاد:** نه آن «کان»، «ان کان»اش که آمده این که مضارع است به آن کار نداشته باشید. ان کان الذی اقرضه یؤدّی زکاته، «ان» شرطیه است کأنّه آن بنده خدایی که قرض گرفته، مقرض اگر زکاتش را خواهد داد. زکاتش را خواهد داد فلا زکاة علیه. نه این که بعد از ادای زکات، ایشان اینجوری کأنّ معنا کرده که ان کان الذی اقرض یؤدی زکاته یعنی به عهده‌اش آمده، نفس این که در آینده زکاتش را ادا می‌کند که این مسقط نیست، این که یؤدی زکاته را به معنای ضمن الزکاة گرفته، یعنی به عهده گرفته این زکات را. اینجوری حالا ایشان معنا کرده. آقایان دیگر می‌گویند یؤدی زکاته یعنی ادّیٰ زکاته، به معنای این که زکاتش را اگر پرداخت کند. حالا ببینیم

**شاگرد:** اعتمادش ؟؟؟ مقرض باید ادا کند

**شاگرد:** فضای اهل سنت باشد که معمولاً مقرض را چیز می‌دانستند

**استاد:** حالا صبر کنید، ما یکی یکی صحبت می‌کنیم.

می‌خواهم بگویم چطور شده شیخ این را به شرط گرفته در حالی که ممکن است به حسب نظر بدوی به نظر برسد این شرط در آن نخوابیده، شیخ این را به شرط حمل کرده. حالا درست یا نادرست بالأخره این یک توجیهی برای کلام شیخ ممکن است ما بگیریم. البته این مطلب در آن روایت قرب الاسناد به این شکل نیست. قرب الاسناد این است لیس علی المملوک زکاة الا باذن مالکه[[1]](#footnote-1) قال لیس علی الدین زکاة الا ان یشاء رب الدین ان یزکیه. مگر این که دلش بخواهد رب الدین ان زکات بدهد.

اینجا ممکن است شما بگویید که ظاهر الا این هست که اگر بخواهد کأنّ به عهده‌اش می‌آید. ظاهر استثنا، استثنای متصل است و الا ان یشاء رب الدین ان یزکیه این هست که اگر بخواهد زکاتش را بدهد کأنّ به عهده‌اش می‌آید، بخواهد یعنی کنایه از این که اگر به دلیل این که الا ان یشاء رب الدین ان یزکیه، اگر تعهد کند، بخواهد یعنی با تعهد. بخواهد که بپردازد این منشأ بشود که تعهد بکند و این تعهد باعث می‌شود که زکات به عهدۀ او بیاید. ولی نه اینقدر عبارت ظهور در این ندارد که استثناء متصل باشد. می‌گوید بر دِیْن زکات نیست حالا اگر خواست بدهد داده، یک نوع استثناء منقطع است. الا ان یشاء رب الدین ان یزکیه، می‌گوید مقرض واجب نیست زکات بدهد، ولی اگر داد هم داده، اینجور نیست که نشود زکات را داد، چون لیس علی الدین زکاة موهم این معنا است که فقط، اصلاً نمی‌تواند مقرض بدهد، این برای دفع آن توهم الا ان یشاء رب الدین ان یزکیه را آورده، استثنای منقطع نوعاً به جهت دفع توهمی هست که از عبارت مستثنی منه استفاده می‌شود. این که الا ان یشاء را ما حمل کنیم یعنی این که برود تعهد کند و امثال اینها خیلی اینها تلاش‌های بی‌جاست. ظهور دلیل در این که استثنا متصل هست اینقدر قوی نیست که ما یشاء را که ظاهرش این است که این حکم متوقف به مشیتش است، می‌خواهد بکند، می‌خواهد نکند. می‌خواهد این کار را انجام بدهد و آن مشیت را به آن معناها معنا کردن خیلی بعید است. این است که می‌خواهد بگوید به عهده‌اش نیست ولی اگر هم انجام داد، اگر هم دلش خواست انجام بدهد اشکالی ندارد، الا ان یشاء رب الدین ان یزکیه در واقع مستثنی منه‌اش این است که و لا یقع عن غیره الا این که صاحب دین بخواهد انجام بدهد کأنّ اشکالی ندارد.

این بحثی که شرط اگر بر مالک بکند، متعارف آقایان این روایت منصور بن حازم را اینجور فهمیدند که مراد این هست که اگر مقرض دین را ادا کند دین واقع می‌شود که شرط و اینجور چیزها حمل نکردند بلکه به تبرّعی حمل کردند.

می‌گوید: «و في «المنتهى و المختلف و التنقيح و الموجز الحاوي و المدارك» أنّ المالك لو تبرّع بالأداء سقط عن المقترض. و عليه حملوا الصحيح الّذي هو دليل الشيخ، و قد تشعر به عبارة «المقنعة» و قد أسمعناكها.»

در مقنعه هم اینجوری دارد: «قال في «المقنعة» و لا زكاة على المقترض فيما أقرضه إلّا أن يشاء التطوّع بزكاته،»

آن دیگر تصریح به این هست که مشیتش هم تعلق گرفته که از باب مستحبی بدهد.

بعد یک جای دیگری: «و قال في موضع آخر من «المقنعة»: إنّما الزكاة على المستقرض إلّا أن يختار المقرض الزكاة عنه»

مگر این که مستقرض بخواهد زکات را از طرف او بدهد.

«فإن اختار ذلك فعليه إعلام المستقرض ليسقط عنه بالعلم فرض الزكاة، انتهى.»

اگر حالا زکات را داد بهش بگوید که آن دیگر به زحمت نیفتاد. این معلوم نیست اعلام مستقرض یک واجب تکلیفی خاص باشد. می‌گوید بالأخره زکاتی که داده آن را، به او بگوید که دیگر آن دوباره زکات ندهد به زحمت بیفتد.

**شاگرد:** می‌توانیم بگوییم تبرع را برداشته، به جای این عبارت تبرع را برداشته

**استاد:** الا ان یختار المقرض الزکاة، یعنی متوقف بر اختیارش است. می‌خواهد انجام بدهد، می‌خواهد انجام ندهد. اختیار متوقف بر زکات را اختیاری است، می‌تواند بدهد، می‌تواند ندهد.

**شاگرد:** نمی‌شود اشاره به این باشد که اصل این که اگر بخواهد این کار را بکند، مثل شاء.

**استاد:** خب همان شاء هم همین است، شاء هم گاهی بیشتر دارد. شاء چیزی هست که، حالا آن «أن يشاء التطوّع بزكاته» در عبارت اوّلی که صریح‌تر است، منهای کلمۀ تطوّع هم همین شاء، عرض کردم در همان روایت منصور بن حازم الا ان یشاء رب الدین ظهور مشیت در این که یک شیءای هست که اختیار مقرض هم، می‌خواهد انجام بدهد، می‌خواهد انجام ندهد آن ظهورش از ظهور استثناء در اتصال قوی‌تر است. این است که مجموعۀ عبارت را ما می‌گوییم همچنان که آقایان هم همینجور عبارت‌ها را فهمیدند حمل بر استثنای منقطع می‌شود که عبارت مقنعه در این جهت روشن‌تر هست. «لا زكاة على المقترض فيما أقرضه إلّا أن يشاء التطوّع بزكاته» که حتماً استثنا منقطع است. این که پیداست استثناء منقطع است. به هر حال آقایان این را گفتند که مربوط به، اصلاً به شرط ربطی ندارد.

**شاگرد:** ؟؟؟ چی شد ؟؟؟ حمل بر شرط می‌کرد

**استاد:** عرض کردم با آن توجیهاتی که الا نمی‌دانم روایت منصور بن حازم را آنجوری خواستیم مثلاً توجیه کنیم. البته یک توضیحی بعداً ممکن است بدهیم. ممکن است اصلاً‌ این که شیخ طوسی مستقیماً بخواهد از این روایات مطلب را استفاده کرده باشد را ما بگوییم معلوم نیست. شیخ طوسی ممکن است بگوید از این روایات استفاده می‌شود که مقرض می‌تواند زکات را ادا کند. وقتی مقرض بتواند زکات را ادا کند پس ادای زکات بر مقرض جائز است. وقتی جائز شد کلّ شیء جائز یجب بالاشتراط. که این مطلبی هست که علامه در چیز هم آورده، علامه در مختلف این مطلب را آورده به عنوان یک استدلال. در کلمات آقایان هست که ما بگوییم که چون از این روایت جائز بودن شرط استفاده می‌شود. شرط که جائز شد یعنی جائز بودن عمل، پرداخت زکات به توسط مقرض جائز است، وقتی جائز شد، شرط که بشود شرط الزام ما هو المشروع است به تعبیر حاج آقا، مشروعیتش را از روایت استفاده می‌کنیم، الزام ما هو مشروع بودنش را از ادلۀ شروط استفاده می‌کنیم. بنابراین معلوم نیست اصلاً مرحوم شیخ این که استثناء کرده ممکن است با جمع بین این روایت اینجا و روایت ادلۀ شروط این مطلب را استفاده کرده باشد و این حمل اصلاً بر شرط نکرده باشد. اینجوری نیست که از این روایت مستقیماً این مطلب را استفاده کرده باشد. حالا این را ما همه‌اش را بحث می‌کنیم که آیا مضمون این روایت چی است و آیا می‌شود، این شرط فاسد است؟ مفسد است؟ مبطل است؟ علامه شرط را باطل می‌داند، فاسد می‌داند، چی می‌داند، همۀ بحث‌هایش اینجا هست.

بعد از شیخ طوسی این بحث در کلام علامۀ حلی در مختلف وارد شده.

یک نکته‌ای قبل از این بحث بکنم. ابن براج هم بعد از شیخ طوسی همین مطلبی که شیخ طوسی در مبسوط به روایت نسبت می‌دهد ابن براج هم به آن فتوا داده. مختلف از ابن براج نقل می‌کند، در مهذبش هست.

«قال ابن البراج: الزكاة على المستدين، فان ضمن المدين ذلك لزمه،»

مقرض. حالا من مقرض و مستقرض که می‌خواهم تعبیر بکنم، سابقاً هم عرض کردم قرض خصوصیت ندارد، این یعنی زکات بر من علیه الدین هست، چون الآن مال دارد، یک مالی که دارد مالک این مال است آن باید بپردازد. اما آن کسی که مالک در ذمه هست و مالک عین نیست که مدین مالک در ذمه هست آن زکات برایش واجب نیست مگر این که ضامن شده باشد، «فان ضمن المدين ذلك لزمه، و لم يكن على المستدين شي‌ء.»

این هم عبارتی هست که در ابن براج هست. بعد از ایشان علامۀ حلی این بحث را که طرح می‌کند یک بحث بعد از این دارد که یک مسئله است المدیون تجب علیه الزکاة فی الدین اینجا هست، یک مسئلۀ بعدی هست لا زکاة علی المقرض مطلقا، بر مقرض زکات واجب نیست بعد آن مطلبی که شیخ گفته که اگر شرط بکند واجب می‌شود آن را آورده، «قال الشيخ في باب القرض من النهاية: إن اشترط المستقرض الزكاة على القارض وجبت عليه دون المستقرض.»

و ایشان می‌گوید نه ولو شرط هم بکند بر مستقرض واجب نیست، بر مقرض واجب است.

«لنا: انّه ملك المقرض فالزكاة عليه و الشرط غير لازم؛ لأنّه اشتراط للعبادة على غير من وجبت عليه»

این یک استدلال. اشتراط للعبادة علی غیر، اشتراط عبادت بر غیر من وجبت علیه این درست نیست. یکی این که و الشرط غیر لازم اوّلاً «و انّه باطل، كما لو شرط غير الزكاة من العبادات.»

ایشان تکیه‌اش این است که این عبادت است، عبادت را نمی‌شود در غیر من وجبت علیه شرط کرد. بعد روایت‌ها را بحث می‌کند تا می‌آید به این روایت منصور بن حازم. می‌گوید: «احتجّوا بما رواه في الصحيح منصور بن حازم، عن الصادق- عليه السلام-»

روایت منصور بن حازم را می‌گوید. می‌گوید: «و الجواب: إنا نقول بموجبة،»

آن چیزی که این روایت واجب می‌کند و به مقتضای این روایت اخذ می‌کنیم.

«فانّ المقرض لو تبرع بالأداء سقط عن المستقرض،»

بعد از این که ادا کرد از مستقرض ساقط می‌شود. اما این که به نفس شرط از مستقرض ساقط بشود این نه، «أمّا الوجوب مع الشرط فممنوع، و ليس في الحديث ما يدلّ عليه.»

ما بگوییم که به مجرد این که شرط کرده ذمه‌ها عوض بشود یعنی ساقط بشود از مستقرض و به گردن مقرض بیاید، می‌گوید این روایت این را دال نیست، آن که این روایت می‌گوید بعد از اداء می‌گوید از گردن مستقرض ساقط می‌شود. کأنّ می‌گوید تبرّعا می‌شود زکات را از غیر داد، البته این یک سؤالی اینجا مطرح می‌شود که ایشان می‌گوید اگر شرط کند «اشتراط للعبادة على غير من وجبت عليه» باطل است و فلان. ولی وقتی عبادت هست، عبادت را دیگری می‌تواند تبرّعا انجام بدهد؟ آیا صحیح است یا صحیح نیست؟ این را داشته باشید که ببینیم، یکی از مشکلاتی که اینجا هست بحث این هست که کأنّ عبادت را باید خود مکلّف انجام بدهد، دیگری نمی‌تواند عبادت را انجام بدهد. ولی اینجا بالأخره یک مقداری کلام ابهام دارد.

بعد از ایشان یک بحثی در ضمن، یک بحث دیگری بعد از علامه اینجا مطرح شده آن این است این که مقرض می‌تواند ادا کند آیا باید از مستقرض هم اجازه بگیرد؟ یا اجازه لازم نیست؟ این تبرّعی که می‌خواهیم بگوییم باید با اذن مستقرض باشد یا بدون مستقرض؟ شهید در دروس اذن مستقرض را معتبر دانسته، و می‌گوید:‌«
و اعتبر الشهيد في الدروس في الإجزاء إذن المقترض و قال جماعة من متأخري المتأخرين إن إطلاق الرواية يدفعه و عبارة المقنعة الأخيرة تعطيه فتأمل»

که خلاصه آن هم می‌گوید که: «إنما الزكاة على المستقرض إلا أن يختار المقرض الزكاة عنه فإن اختار ذلك فعليه إعلام المستقرض ليسقط عنه بالعلم فرض الزكاة»

فرض کرده آن طرف نمی‌داند، بنابراین اذن نگرفته. بنابراین در مقنعه می‌گوید که می‌تواند بپردازد ولی بعد از این که پرداخت باید خبر بدهد که دیگر مستقرض و مقترض نیاید دوباره زکات را بخواهد ادا کند.

حالا می‌گوید: «و في (إيضاح النافع) في صحة التبرع نظر و كأنه كالدين عندهم»

اینکه چرا در صحت تبرع عندهم نظر هست توضیح نداده که چرا. ممکن است اشکالش به خاطر همین بحث عبادت بودن باشد.

«و في (كشف الالتباس) استشكل»

کشف الالتباس شرح موجز ابن فهد است. برای شیخ مفلح صیمری است، ابن فهد حلی مهذب بارئ دارد، مهذب بارئ خلاصه کرده به نام موجز، الموجز الحاوی، بعد این موجز را در کشف الالتباس شرح کرده، فی کشف الالتباس عن موجز ابی العباس، ابی العباس مراد ابن فهد است.

«و في (كشف الالتباس) استشكل الشهيد في إجزاء التبرع و لو مع الإذن»

می‌گوید شهید مشکلش این نیست که باید با اذن باشد.

«لعدم اعتبار النية من غير المالك أو وكيله»

می‌گوید که نیت که از غیر مالک و وکیل مالک صادر بشود این فایده ندارد، اعتبار ندارد، ارزش ندارد.

«و يحتمل الإجزاء بناء على أن الإذن توكيل»

این را داشته باشید، این مراد از این نیت چی است؟ نیتی هست که در عبادات شرط است یا معنای دیگری از نیت است که حالا فرصت نیست من بعداً در موردش توضیح می‌دهم.

**شاگرد:** در حالی که وکیل، نیت ؟؟؟ وکیل هم نمی‌شود.

**استاد:** نه آن حالا بعد بهتان می‌گویم.

«في (حواشي الإيضاح) عن خط فخر المحققين»

آن نیتی که و یحتمل الاجزاء آن غیر از آن مطلب است، حالا می‌گویم.

«في (حواشي الإيضاح) عن خط فخر المحققين أنه لو قال أدّ عني الزكاة و خذ عوضها صح و برأت ذمته»

اینها را داشته باشید تا این عبارت‌ها نیاز به توضیح دارد که مراد از نیت چی است، این بحث‌ها این عبارت‌ها چی است، اینها را حالا من یک قدری اوّل این عبارت‌ها را معنا می‌کنم بعد به صورت مرتب استدلالات را به صورت منظم و مرتب ببینیم چه اشکالاتی اینجا وجود دارد. اوّلاً ذاتاً تبرّع مقرض آیا جایز است یا جایز نیست، اگر ذاتاً هم جایز نباشد آیا این عدم جواز ذاتی‌اش باعث می‌شود ما روایت را کنار بگذاریم؟ یا تأویل کنیم؟ این هم دو مرحله.

مرحلۀ سوم حالا که جائز هست، اذن مقترض هم معتبر است یا معتبر نیست؟ این هم یک مرحلۀ دیگر بحث.

حالا اگر جائز، به اصطلاح با شرط این لازم می‌شود؟ لازم نمی‌شود، این لازم شدنش هم به چه معنا هست؟ اینها همه بحث‌هایی هست که در کلمات آقایان وارد شده باید یکی یکی به این بحث‌ها بپردازیم ان شاء الله شنبه.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان

1. در نسخه قرب الاسناد در نرم افزار جامع فقه ۲.۵ عبارت «موالیه» به جای «مالکه» هست. [↑](#footnote-ref-1)